

«فرهنگ گرای» بن مایه گفتمان اصلاح طلبی در ایران

✍ مجید علیپور (عضو سازمان معلمان ایران)

«محمدعلی جمالزاده» نخستین نویسنده‌ای بود که با هدف توجه دادن ایرانیان به نوعی از خودشناسی، «خلقیات ما ایرانیان» را نوشت و تلاش کرد توجه هموطنانش را به مقوله «خود انتقادی» جلب کند. استقبال از این مقاله (که بعدها به کتابی مستقل تبدیل شد) به اندازه‌ای زیاد بود که به سرعت باعث خلق ژانری شد که از آن به «خلقیات نویسی» یاد می‌شود. از آن پس بود که خیل نسبتاً عظیم و متنوعی از نویسندگان از «احمد کسروی» گرفته تا «صادق هدایت» و «شاملو» و از «حسن نراقی»، «علی‌محمد ایزدی»، و «مهدی بازرگان» تا «علی رضاقلی»، «مقصود فراستخواه»، «محسن رنائی» و ... راه او را پی گرفتند و هریک به زعم خود تلاش کردند در نقش طبیبی حاذق، نشانه‌ها و علل شکست پروسه توسعه را به «بیمار» نشان دهند.

به نظر می‌رسد که مشاهده عدم توفیق جنبش‌های مشروطه خواهی و استقلال طلب در یک سده اخیر در لگام زدن به استبداد تاریخی و مطلقه ایرانی باعث شده تا چنین طیف‌گونه‌گونی از اندیشه و رزان و نویسندگان به این نتیجه برسند که به جای تمرکز بر مبارزه با استبداد سیاسی، می‌بایست بر تحولات فکری و فرهنگی جامعه تمرکز کرد.

«فرهنگ گرایان» را می‌توان به نحله‌ای از اندیشه و رزان و فعالان رسانه‌ای اطلاق کرد که بینش و فهمی ویژه از جامعه، تاریخ و توسعه‌ارایه و گفتمانی را تولید و ترویج می‌کنند که دال مرکزی آن بر اولویت دادن تحولات فکری و فرهنگی بر سایر امور است. این گفتمان از همان زمان تا به امروز، از مهم‌ترین گرایش‌های فکری و اندیشگی در فضای نخبگانی و ژورنالیستی ایران محسوب می‌شود که به مخالفت با ایده‌ها و نظریه‌هایی چون «اولویت توسعه اقتصادی بر توسعه سیاسی»، «دیکتاتوری مصلح (استبداد منور)»؛ «تجدد/ توسعه آمرانه» و ... برخاسته و در مقابل، بنیان‌های اصلی گفتمان موسوم به اصلاح طلبی و مخالفت با گفتمان انقلاب و ستیزه‌جویی سیاسی را بر ساخته و تئوریزه کرده است.

با اینحال نباید گمان کرد که این گرایش، مختص جامعه ایرانی و زاینده افکار نخبگان فکری و رسانه ای ایران بوده؛ بلکه فرهنگ گرایان را می توان صورت بندی نوین و جدیدی از چپ گرایی دانست که پاره ای از نویسندگان به حق از آن به «مارکسیسم فرهنگی» تعبیر می کنند. با این یادآوری که اگر مارکسیسم کلاسیک، علت العلل همه مشکلات و مصایب جوامع بشری را در ساختارهای اقتصادی می جست و راه حل را هم وقوع تحول های بنیادین در ساختارهای اقتصادی می دانست؛ مارکسیسم فرهنگی جای عامل اقتصاد را با فرهنگ عوض کرده و در پی اثبات این نکته است که چون زیربنای همه امور جامعه، فرهنگ است؛ تا فرهنگ جامعه اصلاح و متحول نشود، پرداختن به سایر حوزه ها حکم آب در هاون کوفتن را خواهد داشت.

اما مشکل آنجایی ظاهر شد که در کوره تجارب تاریخی مشخص می شود به رغم همه زبان بازی ها و نظریه پردازی های انتزاعی، از همان ابتدا طرح مساله بر بنیانی نادرست و غلط گذاشته شده و مصداق آن بیت سعدی گشته که: « شد غلامی که آب جوی آرد / آب جوی آمد و غلام ببرد! » به عبارتی همانگونه که مارکسیسم کلاسیک به سرعت وضعیت جوامع تحت سلطه خود را به جایی رساند که جای کمک به شناخت و تبیین بهتر امور، به بدفهمی ها و گمراهی از علت دچار شدن جامعه به وضعیت اکنونی و نقشه راه آینده دامن زد.

به عنوان مثال در ایران، ژانر موسوم به خلیقات نویسی (صرفنظر از تفاوت های مشهودی که در کیفیت آثار نویسندگان و متفکران وطنی وجود دارد) به مدد شیفتگانی (عمدتا از جنس ژورنالیست ها) به سرعت به دره بی مایگی و ابتذال و سطحی نگری افتاد و خودزنی و خودتحقیری، جای خودانتقادی را گرفت. طرفه آنکه جماعتی خودویژه پندار و خود فرهیخته پندار با چراغ به دنبال چند اشکال در گروه های مختلف جامعه می گشتند و حتی سفرنامه ها و متون تاریخی را ورق می زدند تا بلکه به زعم خود نشان دهند ایرانیان تا چه اندازه دچار فقر فکری و عقب ماندگی های فرهنگی اند.

از دیگر آفات فرهنگ گرایان در ایران گرفتن انگشت اتهام به سوی جامعه ای است که بیش از آنکه علت و بانی وضعیتی باشد که در آن قرار گرفته اند، قربانی و معلول شرایط هستند. به عبارتی به جای آنکه ساختارها و رهبران ناکارآمد و فاسد مسئول وضعیت توسعه نیافتگی شمرده شوند، جامعه متهم به حمایت و بازتولید چنان نظام و رهبرانی می شود!